

بین دلار
ل یک
هیچ
س نیست،
Etalon
ج دنیا
د، این
نبرد و
بالای

بالاخره
دید اشیاء
منابع
بیسکویت
مختلف
زین اشیاء
و مصرف
وگیری
عم اناها
ن و در

یاج انسان
قلدهال
ش کرد
یا تعویض
الیاف آن
موسسات
نه میشود
و کارگر
عمر دارد
ندی کلان
و مواد
ساخته شود
صرف مواد
که سود
ی کارفرما
ز غارت
ب آورد و
انها
وادی دوام

ماه داری
تشرکتهای
ماه داری
صرف کننده

فروش
تورم و
س را بکار
شود و شب
کار انجام
میکند و
ی درمی آید
و ابتلای
صفحه ۶۶

حسن جوادی

مذهب و طنز

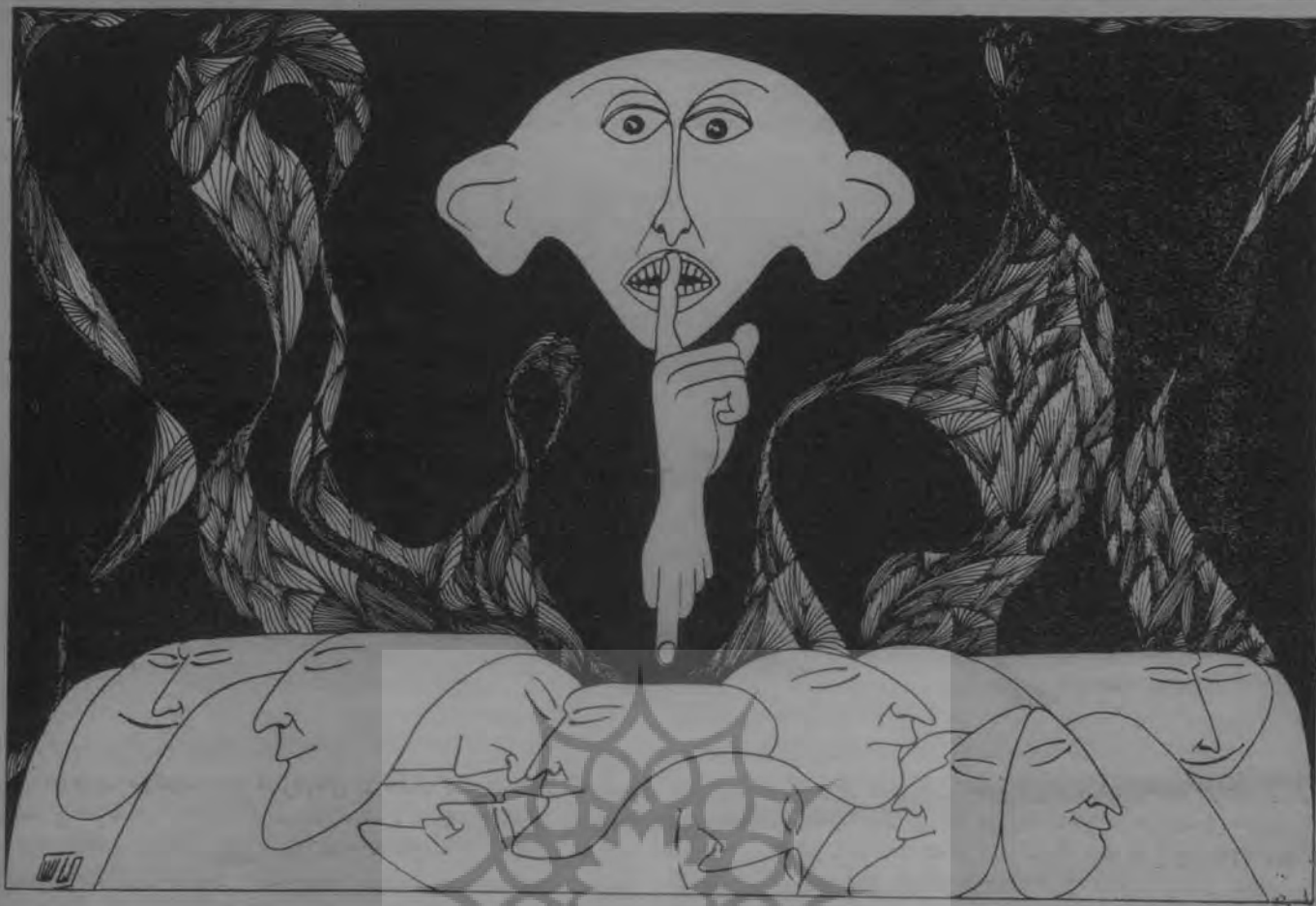
فرودید می گوید: « مردم بحق از قدرت جادوی، هنر گفتگو می کنند و هنرمند را به جادوگر تشبیه می نمایند. » چنین فکری باعث شد که در اجتماعات اولیه اروپایی تصور کنند که هنرمند به رازهای ممنوعه دسترسی دارد و قدرت خلاقه اش از منابع فوق بشری سرچشمه میگیرد. ولی گاهی نیز این قدرت خلاقه به نوعی طغیان و از حد گذشتن تعبیر میگردید و هنرمند بخاطرش مجازات میشد: ددلووس هنرمندی که با فکر بکوش دالانهای پریس و خم و مشهور به Labyrinth را ساخت و متینور حیوان افسانه ای را در آنها سرگردان ساخت، بعدا دستور حاکم محل در همان دالانها حبس گردید. ولی او آرام ننشست و بالهایی برای خود ساخت و از آنجا پرواز کرد. پرومته، که خود از خدایان بود و نبوغ خلاقه ای داشت، هنرهای زیادی به نوع بشر آموخت، و بخاطر همین کارش دستور زئوس در کوههای قفقاز به زنجیر کشیده شد. در تواریخ و اساطیر خاورمیانه نیز نظایری از اینگونه رفتارها هنرمندان داریم. می گویند سفنار برای نعمان بن منذر قصر مشهور خورنق را بحدی عالی و زیبا بنا نمود، که پادشاه حیره از ترس اینکه مبادا برای رفیعی قصر بهتری بسازد دستور داد او را از ایوان بلند خورنق بسزیر اندازند.

شاعر نیز در اجتماعات اولیه مقام خاصی داشت و این بخاطر قدرت کلام او در هجو دشمنانش و یا بر انگیزاندن احساسات قبیله ای بود. این قدرت خلاقه او در دو جهت متفاوت بکار برده میشد یا در مدح و یا در قدح. وقتی که رودکی بنا بر درخواست درباریان شعر مشهور بوی موی جولیان را ساخت و برای امیر ساسانی خواند، او راطوری تحت تاثیر کلام جادویی خود قرارداد، که بلافاصله سوار بر اسب شد و بسوی بخارا براه افتاد و ملازمین امیر مجبور شدند چکمه های سواری او را تا دوفرسخ از عقب او حمل کنند. در جهت مخالف می توان دوستان اریخیلوکس یونانی یکی از قدیم ترین شعرای طنزنویس دنیا را مثال آورد. وی که در قرن هفتم پیش از میلاد زندگی میکرد عاشق دختر شخصی بنام Lycambes بود. پدر دختر که از خانواده اعیانی بود با این وصلت مخالفت می ورزد، ولی شاعر آنقدر در هجو و قدح تمام خانواده اصرار میکند که بالاخره از فرط شرمساری و سرسختگی تمام خانواده خودشان را میکشند. مطابق افسانه هایی که از شعرای ایرلندی باقیمانده آنها نیز از یک چنین قدرت کلامی برخوردار بودند گاهی سحر کلامشان باعث مرگ دشمنانشان میگشت. شعرای غرب که اغلب جنگجو بودند قبل از برخورد با دشمن خود

رجز می خواندند و در ضمن او را هجو میکردند که در تضعیف روحیه او موثر بود. هم چنین اشعار انتقاد آمیز شعرای دوره جاهلی در حق پیغمبر تأثیری چنان زیاد پروری افکار مردم داشت که قرآن در سوره الشعراء (آیه ۲۴۴) آنها را نکوهش کرده گفته است: « گمراهان شاعران را پیروی میکنند. » (۱)

با پیدا شدن نظام های مختلف سیاسی و توسعه فکر اجتماعی بین مردم، شاعر تنها به نوشتن هجو شخصی اکتفا نمی کرد، بلکه خود را ملزم به انتقاد از شیوه حکومت و یا عاداتی میدید که بنظرش ناپسند بودند. چون اغلب بیم عذاب و عقاب در میان بود انتقاد در لافافه، در لباس افسانه و داستان ولی بلجی طنز آمیز بیان میگشت. حتی در آن باستان که بنحو بی نظیری به هنرمندان و نویسندگان خود آزادی کلام داده بود، انتقاد بی پروا خالی از اشکال نبود. اریستفان کمدی نویس بزرگ یونانی در ۴۴۵ ق. م در نمایشنامه « آخارن ها » (The Acharnians) طوری از فرمانروای وقت کلتون و تقاضای جنگ طلبانه اش انتقاد کرده که کلتون او را بیای میز محاکمه کشانید. اما اریستفان نت بردار نبود و در کمدی های دیگرش بطرفداری از صلح و انتقاد از کسانی برخاست که جنگ را وسیله ای برای بزرگی خود کرده بودند. در جوامع دیگر چه در شرق و چه در غرب، کمتر نظیری برای دموکراسی آن وجود داشت، ولی شاعران طنزنویس به روحی که بود عقاید انتقادی خود را بیان میکردند.

دانیال دوفو رمان نویس قرن هیجدهم انگلیسی می گوید: « هدف طنز اصلاح است » (۲) این اگر واقعیت هم نباشد، لا اقل اغلب طنزنویسان ادعا می کنند که چنین قصدی دارند. طنزنویس اکثر ماسک يك مصلح اجتماعی را بچهره میزند، و این باو فرصتی میدهد تا انگیزه حمله و تعرضی که دارد، و ممسکت بسبب های پیچیده و متفاوتی بوجود آمده باشد اقناع کند و آنرا موجه جلوه دهد. در اینجا بحث بر سر انگیزه های طنزنویس نیست، بلکه موضوعهایی است که انتخاب می نماید. در وهله اول وضع اجتماعی و سیاست مورد نظر اوست. مذهب نیز جزئی از این کل را تشکیل میدهد. اصلا در بسیاری از ادوار تاریخی طوری دین و دولت بهم آمیخته بودند که انتقاد از یکی بدون اشاره بد دیگری امکان نداشت. جالب اینکه دین و ایمان بخاطر وقار و تعالی منزلتی که دارند، اصولا باید از طنز و تمسخر بدور باشند. ولی سوء استفاده عده ای از آنها بخاطر اغراض دنیوی از طرفی، و تعصبی جای عده ای دیگر به معتقدات خود از سوی دیگر باعث شده که زمینه مساعدی



برای طنز نویسان پیدا شود .

طنزی که در باره مذهب نوشته شده از سه نوع انتقاد نامی میشود که باید بین آنها فرق گذاشت : نوع اول انتقاد است که از طرف شخصی غیر مذهبی یا شکاک ممکنست بخود مذهب وارد شود . دوم انتقاد است که فرقی منصف متسبب بیک مذهب یا یک فرقه بمذاهب یا فرقه دیگر داشته باشد . نوع سوم اینکه در داخل محدوده یک فرقه وبامذهب انسان بهره و روش همکیشان خود اعتراض میکند و آنها را موضوع طنز خود قرار میدهد .

نوع اول از این سه نوع طنز نویسی هم در عالم مسیحیت و هم در عالم اسلام تا زمانهای نسبتاً اخیر واقعا دشوار بوده است . مردانی چون خیام و ابوالعلا معری که بیرون از محدوده عرف وعادت معاصرین خود حرفهایی زده اند ، مردانی استثنایی بودند که نمیخواستند بعداً هرجاه از قدیم گفته شده بود قبول کنند . حتی در قرن نوزدهم ، در کشوری مثل انگلیس که از آزادی زیادی برخوردار بود ، فیتزجرالد برای اینکه شک و تردید خود وبسیاری از همصران خود را درباره عقاید مذهب عیسی بیان دارد خیام را وسیله خوبی یافته بود . اگر شکاکیت ومذهب لادریه فیتزجرالد ، که پس از انتشار کتاب اصل انواع داروین بیش از پیش قوت یافته بود ، مورد انتقاد قرار میگرفت میگفت که اینها گفتههای شاعر و فیلسوفی ایرانی در قرن دوازدهم میلادی است ، و یا باصطلاح « ناقل الکفر ایس بکافراً » ، ولی البته اشعار الحد امیز خیام رابیش از هر شاعر دیگری مطابق ذوق و عقاید خود می یافت . کاول (*) ، معلم فارسی فیتزجرالد که مسیحی مومنی بود ، تمام عمر خود را لعنت میکرد که چرا با معرفی خیام به فیتزجرالد وبسیاری از شکاکین دیگر به آنها چنین فرصتی داده است .

نوع دوم طنز و انتقاد که بانوع اخیر فرق زیادی دارد در تمام مذاهب بوفور یافت می شود . اگر انسان واقعا باور کند که مهم ترین هدف او در زندگی فراهم کردن توشه آخرت است ، و فقط راهی که دین او تعیین کرده منتهی بعبادت و بهشت جاودانی میگردد و دیگران که غیر از

او می کنند راهی جهنمند ، مسلم است که حق حرف زدن بفرقه دیگری را نخواهد داشت . این دیگر که جای خود دارد . همین نظر باعث قتلها ، آدم سویشا ، نهب وغارت هایی گردیده که تاریخ قرون وسطی اروپا را لکه دار ساخته است ، وهنوز هم در بعضی از نقاط دنیا اتفاق می افتد . خوشبختانه در اسلام مدارای نسبتاً زیادی نسبت بمذاهب دیگر (یعنی نسبت به پیروان اهل کتاب) وجود دارد ، و چنانکه خواهیم دید همزمان با اوج گرفتن بگر وبندهای مذهبی در اروپا برخی از متصوفین و آزادفکران دیگر مدارای فوق العاده ای نسبت به ادیان دیگر نشان دادند . با این وجود عالم اسلام نیز از نصیبات دینی دور نماند ، و بانسازدمسیحیان نیز اگر نباشد قدری کمتر ، باین قبیل کشت وکشتارها دست زد : شاه اسمعیل تنها در تبریز بیست هزار نفر سنی را از دم تیغ گذرانید ، وعثمانیان پیشانی شیعیان آناتولی را که از قتل عام باقیمانده بودند داغ کردند . سلطان غزنوی نه تنها هندوان را از دم تیغ بیدریغ خود می گذرانید و اموالشان را بنام اسلام ضبط میکرد ، بلکه با هموطنان خود نیز به پنهانانیکه راضی و قمرطی اند همین رفتار را روا میداشت ، و اموالشان را بنساراج می برد . مولف مجمل التواریخ وقصص می نویسد که چون محمود ببری آمد بسیار دارها بفرمود زدن وبزرگان دیلم را بردخت کشیدند و ... مقدار بیجا خروار دفتر روافض وباطنیان و فلاسفه ازسراهای ایشان بیرون آورد و بزیردرخت های آویختگان بفرود سوختن . « (۳)

مسلم است که این نوع اختلافات فرقه ای ، که در واقع نوعی سیاست و اغلب سوءاستفاده از ایمان مردم بوسیله سیاستمداران بود ، چه در غرب و چه در شرق ، تعداد زیادی نوشته های طنز آمیز بوجود آورد . برخلاف نوع اخیر ، نوع سوم انتقاد مذهبی رانه حکمرانان زمان و نه علمای متظاهر ومشرع دوست داشتند . ولی درهر مذهبی بعد از مدتی نوعی اختلاف طبقاتی بین روحانیون ایجاد میشود ، طبعاً عده ای با استفاده از مقام روحانیتی که دارند صاحب همه چیز می شوند ، وهم قطاران فقیری که وضع آنها را مشاهده می کنند

زبان بانفاد می‌گشایند. در عالم اسلام بطور کلی با بر روی کار آمدن بنی‌امیه و سپس بنی‌عباس شکوه و جلال دربارهایی نظیر دربارهای ساسانیان و قیصرهای روم جایگزین زندگی ساده‌ی پیرایه خلفای راشدین گردید. همچنین علمایی که با طبقه حاکمه بستگی داشتند چون ماوروی، غزالی و ابن ماجه با تفسیر احادیثی از قبیل «الدين والملك توامان» دین و دولت را یکی دانستند (۴). بعداً نیز منطبق شدن قدرت سیاسی و دینی ادامه یافت. خلفای فاطمی مصر و سپس سلاطین آل عثمان خود را جانشینان خاندانند. صفویه قدرت دینی را رکن اصلی حکومت خود ساختند، و شاه اسماعیل خود را جانشین حضرت علی میدانست. البته اتباع این حکمرانان بندرت جرات انتقاد از آنها را در خود می‌یافتند؛ و باز اغلب طنز انتقام‌جویانه آنها منوجه مترعین مظاهری می‌گردید که در واقع شریک جرم چنان بزرگانی بودند. چنانکه سعدی می‌گوید:

لرک دنیا مردم آموزند خوشتن سیم و غله اندوزند

بعنوان دومثال بارز از نسوع اول باید خیام و ابوالعلاء را ذکر کرد. هر چند که بعضی از محققین خواسته‌اند اشعار ایندو را از هر گونه شائبه عقاید لادریه و یا الحاد آمیز پاک کنند (۵)، ولی بطور کلی نوعی عصیان و نپذیرفتن بی‌چون و چرای اعتقادات گذشته‌گان وجه متمایز اشعار ایندو گشته است. در عقاید خیام چند نکته اساسی وجود و همین موضوعات در اغلب رباعیات او تکرار می‌شود. او منکر وجود خدا نیست ولی توجیهی را که ادیان مختلف از علت آفرینش انسان و رابطه او با خداوند و حشر و نشر میکنند افشاء کننده نمی‌داند. از طرفی انسان را بصورت جامی می‌بیند که «عقل آفرین می‌زندش، صدبوسه ز مهر بر جبین می‌زندش، ولی این کوزه‌گر دهر، هر چند جام لطیف میسازد و باز بر زمین می‌زندش»، از سوی دیگر جهان را یک لحظه از حکم خداوند خالی نمی‌داند، اما حکمش را او می‌کند و انسان را ضایع می‌خواند. خیام بجهل خود درباره عقابت انسان بترف است، و کسانی را که با قطع و یقین می‌گویند بعد از مرگ چنین و چنان خواهد شد، انتقاد می‌کند:

گویند بهشت عدن با خورخوش است من میگویم که آب انگور خوش است
این نقد بگیر و دست از آن نسیه‌بدار کاو از دهل شنیدن از دور خوش است (۶)

خیام که دوزخ را شرری تر از بهشت می‌داند، و جنت را دمی زوقت آسوده‌مانی داند، بهترین توصیه‌اش در اغیبت شمردن و استفاده از زندگی است. ترا بخواری برای او سبلی میشود، که از طرفی معرف تمام خوشبختی و لذت‌اندنیوی می‌باشد، و از سوی دیگر اعتراضی است به قیودات و رسوم مذهبی قشربون و مترعین و کسانی که هر چه غیر از فکر خودشان باشد محکوم می‌کنند:

من هیچ ندانم که مرا آنکه سرشت از اهل بهشت کرد یا دوزخ زشت
این هر سه بر اعتقاد اولی است (۷)

با اینهمه عسرتی از تو هوشیار تریم ای صاحب فتوی از تو پرکارتریم
انصاف بده کدام خونخوار تریم
(رباعی ۲۳۰، طریخانه)

تعداد رباعیاتی که خیام با نوسل به بخواری از محدود فکری و راهد مآبی هم‌عصران خود انتقاد می‌کند خیلی زیاد است، و لزومی به آوردن مثالهایی از آنها نیست. بعضی از این اشعار را مرحوم فروغی و استاد جلال همایی از خیام نمی‌دانند. مثلاً همایی درباره رباعی‌ای که با «چون در گذرم باده شوئید مرا» می‌گوید که با اعتقاد او این رباعی از قلم یک «رند لالایی شرا بخواره است نه متناسب با فکر خیام». (۸) اولاً تعداد اینگونه رباعیات بقدری زیاد است که مسلماً عده‌ای از آنها از خود خیام می‌باشد، ثانیاً این نشان میدهد که شعری دیگر نیز لاقلاً با ظاهر بی‌پرستی زاهدان ربایی را مسخره می‌کردند. رباعی زیر که بخیا منسوب است در ضمن در دیوان انوری و دیوان کمال‌الدین اسماعیل اصفهانی نیز آمده است:

من باده خورم ولیک مستی نکنم الا بقدر درازدستی نکنم
دانی غرضم زهی پرستی چه بسود تا همچو تو خوشترستی نکنم. (۹)

این نوع انتقادات با زبانی طنز آمیز در مورد زاهدان و صاحبان فتوی در اشعار حافظ (۱۰) و بسیاری دیگر از شعرا تکرار شده است. در

اینجا فقط نقل يك قطعه از نزاری قهستانی اکتفا می‌کنم:

تو هم مستی اگر من می‌پرستم چرا ای خواجه برهن عیب‌جویی
من آب رز خورم تو خون مردم مکن با ست رایسی سخت روئی
ترا اولیتر است آن ای خردمند که عیب خود نخست از خود بشویی
چو گشتی پاک دیگر عیب مردم نه‌جویی و نه‌بینی و نه‌گوی (۱۱)

متن دقیق رباعیات خیام و تعداد نهایی آنها معلوم نیست، و متأسفانه دو نسخه بظاهر قدیم رباعیات که در بیست‌سال گذشته بکتابخانه‌های کیمبرج، دبلین فروخته شده بودند، بالاخره معلوم شد ساختگی بوده و در کارگاهی در تهران نوشته شده‌اند (۱۲). مجموعه‌های مختلفی که از رباعیات درست است از هشتاد تا یکهزار و دویست رباعی دارند. قدیم‌ترین و قابل اعتمادترین نسخه‌ها در کتابخانه بودایان اکسفرد است که در سه ۶۳۱-۶۳۰ تألیف شده، می‌گوید «که تمبره نظر ایمانت و ثمره قدم عرفان. فلسفی و دهری و طبایعی از این دو مقام محرومند و سرگشته و گم‌گشته‌اند. یکی از فضلا که بنزد نایب‌انان بفضول و کیاست معروف و مشهور است و آن عمر خیام است». (۱۳) بعداً در رباعی از او نقل میکند. قطعی در تاریخ الحکما خیام را پیرو فلاسفه یونان می‌داند و می‌گوید که «بعضی از صوفیان متأخر قسمتهایی از ظواهر شعر او را مطابق فکر خود یافته و بظرف خود نقل کرده و در مجالس خلوت خوش از آنها بحث می‌کردند. در صورتیکه حقیقت معنی آنها بسرائر شریف چون مارهای گزنده و پرازبلی و کینه می‌باشد. هنگامیکه مردم از اعتقادات و باطن او خبردار شدند، او بجانش رسید و زبان فرو بست و به حج رفت». (۱۴) باز در یک مجموعه از رباعیات عربی متعلق بقرن هشتم بنام نسخه‌ی الشارب و عجاله الراكب (۱۵) می‌بینیم که این رباعی خیام نقل شده:

دارنده جوهر کیمه چنین خوب آراست باز از چه سب فکندش اندر کیم و کاست
گر خوب نیامد این بنا عیب کراست و رخوب آمد خراش از پیر چراست؟
پس از ترخه این رباعی بربی‌دور باقی دیگر در جواب خیام نقل شده که او را متهم به لجاجت در عیب‌جویی می‌نماید. از این قبیل مدارک تاریخی مثالهای زیادی می‌توان داد، و علاوه‌یک رباعی سراسری خیام و طرز فکر شخصی او واضح‌تر است که احتیاج بدلیل و برهان داشته باشد. در نتیجه لزومی ندارد که مثلاً عمرعلی‌شاه و نیکیلا (۱۵) از خیام صوفی تمام عیاری بسازیم، و یا مانند استاد همایی هنگامیکه بار احمد تبریزی در طریخانه خود بدرستی می‌گوید «هر چند سخنان او را توجیه کرده‌اند اما با اعتقاد درست بعضی از آن در شرح شریف ممنوع است»، در مقام اعتدال بی‌دلیل برآمده و بگوئیم: «آن خیام که ما می‌شناسیم سردبزرگوار است موحد و دیندار و عالم پرهیزکار که دامن علم و عملش از شمع الحاد وفق و فحور میرا و روحش از این تهمت‌ها و افتراها بیزار است.»

شکی نیست که قسمتی از رباعیات منسوب بخیام از خود او نیست. این خود نشان میدهد که رباعی سراسری از عبقاید او پیروی می‌کردند و با آرایسی نظیر افکار او داشتند. از طرفی مقداری از رباعیات شعری چون بابا افضل کاشانی و سحابی استرآبادی بدون‌شک داده‌اند، و از سوی دیگر عده‌ای نیز رباعی گفته‌اند و چون نمی‌توانستند علناً چنین افکاری را بیان کنند آنرا بخیا منسوب داده‌اند. شکی نیست که به تدریج مجموعه بزرگی از اینگونه رباعیات انتقادی و طنز آمیز نسبت به مذهب و زهد ربایی در فارسی گردآمده و خیام مظهری برای آنها گشته است. حتی در داستانهایی که بعدها درباره او ساخته‌اند، هر قدر هم که سخیف و باور نکردنی باشند، اینگونه طنز و انتقاد بچشم می‌خورد. مثلاً می‌گویند روزی خیام مشغول باده‌گاری بود، که ناگهان بادی میوزد و کوزه شراب او را بر زمین انداخته میکشند. شاعر عصبانی شده می‌گوید:

سری را
ها، آدم
لکه‌دار
بوشخانه
بپیروان
چ گرفتن
فرمداری
تم نیز از
کمتر،
هزار
ناطولی
هندوان
میکرد،
رفتار را
ح و قصص
بزرگان
و باطنیان
ن بفرود
سیاست و
رب و چه
طلاف نوع
ی مظاهر
بقاتی بین
که دارند
عده‌می‌کنند

ایریق می سرا شکستی ربی
من می خورم و تو می کنی بدستی

برمن در عیش را بهستی ربی
خاکم بدن مگر تو مستی ربی؟

خداوند براو غضب می کند و رویش سیاه می شود، ولی خیام فوراً رباعی « ناکرده گنه در این جهان کیست بگو، » را می خواند و خدا از سرتقصیرش میگذرد، و قضیه بخوشی پایان می یابد!

گاهی دلایلی که مذهب برای کارهای خداوند ارائه میدهد اقناع کننده نیست، و شکی که در نهاد بسیاری از مردم درباره اینگونه مسائل وجود دارد سربمیکشد و بصورت انتقاد درمی آید. در اشعار بعضی از شعرا ایران به چنین مواردی برمیخوریم. ناصر خسرو، که کسی در ایمان او شکی ندارد، قصیده ای طولانی دارد و در آن درباره کارهای الهی چون و چرا میکند. مجتبی مینوی در حاشیه دیوان می نویسد که این شعر « سخیف » را نباید از ناصر خسرو دانست. تمیذاتم چرا علمای ماهر شعری که از حد عرف و عادت یا فراتر میگذارد و چیز نوبی را عنوان می کند «سخیف و قابل تردیدش» می دانند؟ گویی همه در تحت شرایط و زمانهای مختلف، باید بکنون فکری کنند و در چهارچوب عادیات، در قالب روش های آشنای مذهب و عرفان و خلاصه چیزهایی که مطابق ذوق و سلیقه این استادان است شعر بگویند تا ایشان راضی شوند. مرحوم فروبسی در یکی از نامه های خود به او در بار او را سرزنش میکند که چرا می خواهد اشعار «مستعجب» عبید زاکانی را چاپ کند؟ در صورتیکه واقعا دور از انصاف است که چنین صفتی را به آثاری چون رساله اخلاق الاشراف و رساله دلگشا و غیره نسبت دهیم. بهر حال شاید ناصر خسرو شعر مورد بحث را در موقعی نوشته که دچار شک و تردید بوده و هنوز سوالات زیادی برایش مطرح بوده است، و بعداً نیز این اشعار را از دیوان خود خارج ساخته است. اینگونه تغییر حالتها از شک بایمان و بالعکس اغلب اتفاق می افتد و مثالهای زیادی از اشخاص بزرگ داریم. به علاوه ناصر خسرو شکی در وجود خدا و اولاد ندارد، بلکه در نظام عالم و امور آن چون و چرا میکند. بطور کلی اگر بیشتر دقت کنیم در این قصیده نیز همان روح عصیانگر، جستجو کننده و نا آرام ناصر خسرو بسنگ و لحن او را در قطعات دیگرش بچشم می خورد: (۱۶)

خدایا راست گویم فتنه از توست
لب و دندان ترکان ختارا
که از دست لب و دندان ایشان
برون آری ز برده گلرخان را
بما توقوت رفتار دادی
تمام عضو با من در تلاشد
نبودی کاش در نعمات لذت

ولی از ترس تو انام چشیدند
نبایستی چنین خوب آفریند
بدندان دست و لب باید گزیدند
برای پرده مردم بزیستند
ز دنبال تکو رویان دویدند
ز دام هیچیک نتوان زهیدند
چو خورشید در صحرای چریدند

اگر رنگی بکفش خود نداری
اگر مطلب بدوزخ بردن ماست
بفرما بی تعذر تا برندم
تو فرمایی که شیطان را نباید
اگر خود داده ای در ملک جایم
مر او را خود ز جنس خود در هاندی
ز ماحج و نماز و روزه خواهی
بلاشبهه چو صیاد غزالان
به آهو می کنی غوغا که بگریز

چرا بایست شیطان آفریند
تعذر چند باید آوریند
چرا باید ز چشم عمر و دلین
کلام پرفسافش را شنیدند
نباید برمن آزارت رسیدند
که شد طرار در ایمان طریقند
تجاوز نیست در فرمان شنیدن
در این هنگام نخجیر افکیندند
بنازی هی زنی اندر دویدند (۱۷)

مسلم است که در چنین بحثی نمی توان شاعر پر آوازه عرب ابوالعلاء معری را نادیده گرفت، چون اعتراضاتی به بابا و عقاید جورانه او واقعا انسان را به تعجب و امیدارد که در قرون وسطی با وجود تعصبات شدید مردم چگونه نوشته شدن اینگونه اشعار ممکن بود؟ ابوالعلاء منکر خداوند نیست ولی هیچ مذهب و یا مکتب فلسفی را درست نمی پذیرد. او بسیاری از گفته های مذهب مختلف را رد می کند، و فقط بعضی از آنها را قبول می کند. مثلاً در شعر زیر با لحنی طنز آلود نسبت بحکم اسلام در مورد قطع کردن دست سارق اعتراض میکند.

ید بچس مئة من عسجد فدیت
ما بالها قطع فی ربع دینار؟

تناقض مالنا الا السکوت له ،
ابوالعلاء معتقد است که انسان باید در هر کاری از عقل یا « فلسفه عقلی » پیروی کند، در نتیجه اوسخت بعقاید فقهی که پیوندی با دین واقعی ندارند حمله می کند، و با لحن بدبینانه خود می گوید:

هفت الحنیفه والنصاری ما هتدوا
ویهود حارث و المجوس مزلله
اثنان اهل الارض : ذوعقل بلا
دین ، و آخر دین لا عقل له! (۱۹)

بعقیده او « در بشریت خوبی وجود ندارد » و همه درصد فریب دادن یکدیگرند، چه فقیهان و چه سلاطین همه دست بدست یکدیگر داده و درصد غارت مردمند:

أقیقوا أقیقوا ، یاغوا ، فانما
دیاناتکم مکر من القدماء
و بادوا و دامت سنة اللوماء! (۲۰)

فهل فقام من جدت میت
لما وعدوك من لب و خمر؟ (۲۳)

بدینی عمیقی نسبت به سرنوشت انسان و عاقبت کار او بر آثار هر دو شاعر سانه افکنده است. منتهی خیام بدرجه ابوالعلاء فراتر نمی رود و در کمال بیگانه گری از دین و عقاید دینی، بلکه او می خواهد از هر چه خوشی و زیبایی که در جهانست تمتع جوید. این جهان بینی مشرب خیام را انسانی تر و متعادل تر و مردم پسند تر می سازد. دیدی که این دو شاعر هزار سال پیش نسبت به نحوه زندگی که دارند متفاوت است، ولی شکایتی که از ابلهان متظاهر فضل فروش و یا زاهدان صای هم عصر خود می کنند خیلی شبیه هم می باشد، خیام می گوید:

با آن دوسه نادان که چنان می دانند
از چهل که دانای جهان ایشانند
خران را که از خری ایشاک به مثل هر کو،
له خراست کافرش می دانند
ابوالعلاء می گوید:

چاریبان را دیدم که عقلی ندارند
تا برایشان دلیل اقامه کند و
هدایتشان نماید.

مردمان بزرگ چنان فخر می فروشند که گویی
عامه در حکم پیامبرانند.
این گروه اهل فریبند و آن گروه کودک
اگر برهیز کاری عبارتست از ابله و کودکی پس خران زبون از جمله برهیز کارانند. (۲۴)

چون این محیط خیلی بدرازا کشید بگذارید
به زمانهای اخیر بیائیم و با نقل دو مثال یکی از ایرج میرزا و دیگری از صاحب هدایت به قسمت اول طنز مذهبی خاتمه بدهیم. ایرج میرزا چنانکه خواهیم دید مخالفت شدیدی با کسانی که مذهب را آلت دست خود و وسیله ای برای کسب ثروت و قدرت استفاده کرده بودند داشت، در شعر زیر تقریباً گفته های ناصر خسرو را منتهی با لحن و زبان جدیدتری بیان می دارد:

خدایا تا به کی ساکت نشینم
همه ذرات عالم منترتست
چرا پاتوی کفش ما گذاری؟
چرا دست از سر ما برداری؟
به دست تست و سع و تنگ دستی
تو عزت بخشی و ذلت فرستی
خداوندا مگر بیکار بودی
که خلق مار در بستان نمودی؟

من اینها جمله از چشم تو بینم
تمام حقه ها زیر سر تست
چرا دست از سر ما برداری؟
تو عزت بخشی و ذلت فرستی
که خلق مار در بستان نمودی؟
بقیه در صفحه ۶۱



چرا هر جا که دانی زشت دیدی
میان میو و آقا چه فرقت
به شرح احمدی پیرایه نیست؟
بیا از گردن ما زنگ واکن
بسیار ما مسلمانان گزیدی
که او در ساحل این در دجله فرقت
زمان رفتن این خار و خس نیست؟
ز زیر بار خسر ما را رها کن

دشمنی صادق هدایت با ملایان و زاهدان خیلی شدیدتر است. بنظر میرسد که در فکر او نوعی تعصب مفرط نسبت به آراء و عقاید ایرانی قبل از اسلام و انتقاد از تسلط افکار سامی بر ایرانیان آریایی نژاد باعث شده است که در طنزهای خود درباره مومنین مسلمان بیش از حد افراط کند. در داستان «البعثة الاسلامیه فی البلاد الافرنجیه» شاید ریاکاری را تصویر می نماید که بعنوان مبلغ اسلام پارو می رود، و پس از اینکه هر گونه زشتکاری و حقه بازی را مرتکب می شود بالاخره يك عرق فروشی در پاریس بازمی کند. هدایت طوری افراط می کند و طوری نصرت خود را بی مهابا بر ملا می سازد، که طنز او با وجود ماهرته فوق العاده و زبان غنی و زیبایش بدل نمی نشیند. همین حالت در نمایشنامه «افسانه آفریش» دیده می شود. این نمایشنامه یا خبیثت بازی سه پرده ای مثل داستان اخیر الذکر، بعلت لحن ضدمنهیی و ضداسلامی در ایران انتشار نیافت و فقط در پاریس باز ۱۹۴۶ نشر شد. شاید اسامی بازیگران یا صورتکها بهتر از هر چیز دیگری نظر نویسنده را خلاصه کند: «خاقانوف، جبرائیل پاشا، میکائیل افندی، ملا عزرائیل، اسرافیل بیک، میو شیطان، بابا آدم و نه خوا». بارگاه خداوندی بصورت دستگاه یکی از حکام مستبد شرقی با مهابرت تصویر شده که در پرده اول شیطان بعلت عدم تمکین از امر خدا بیرون رانده میشود. در پرده دوم خاقانوف بی آنکه دلیلی داشته باشد بفرق خلق جانوران و آدم می افتد و جریان آفریش با لحنی مضحک وصف می شود. در پرده سوم بابا آدم و نه خوا، که از بهشت رانده شده اند، به جبرائیل پاشا عجز و ناله می کنند که آنها را به بهشت ببرد، ولی اراده خداوند تغییر نمی یابد. آدم بعد از اینکه کلی بدویرا را می گوید، خود را بزندگی زمینی راضی می سازد:

بابا آدم - اگر چه زندگی اینجا پر از دوندگی و زود خوردن است - اما از زندگی یکنواخت و بی مزه بهشت بهتر است. من در بهشت داشتم خفه میختم. زندگی تبلی بخور و بخواب زودتر خسته میکند. نمی دانم این فرشته ها چگونه در بهشت مانده اند؟
نه خوا - مخصوصا خیلی خوب شد که ما را از بهشت بیرون کردند.
اقلا اینجا کشیک چی نداریم و آسوده با هم خوش هستیم.
بابا آدم - لپهات را بیار نزدیک، مقصود آفریش همین است.
[با ماچ محکم بابا آدم از نه خوا پرده میفتد]

فرق اساسی ای که بین اینگونه نوشته های صاف هدایت و اشعار خیام و ابوالعلا معری وجود دارد اینست که آنها از روی صداقت حیرت و سرگشتگی ای که در اغلب مردم نسبت به آفرینش و سرنوشت بشر وجود دارد مطرح می سازند و در ضمن موحد و معتقد بخدا هستند، در صورتیکه هدایت بنظر میرسد که ایمانی بوجود خداوند ندارد، و قصدش صرفاً مسخره کردن است. اینست که در طنز او عبق و وسعت نظری که در اشعار دوشاعر بزرگ وجود دارد بی چشم نمی رسد.

- ۲ -

نوع دوم طنز مذهبی را می توان به چهار قسمت تقسیم کرد: انتقاداتی که مسلمانان از مذاهب بزرگ دیگر کرده اند، دوم اختلافاتی که بین طرفدار فلاسفه یونان با مشرعیین داشتند، سوم مبارزه با یکله بین شعوبیه و مخالفان آنها وجود داشت، که با وجود داشتن رنگ ناسیونالیسم شاید بتوان در این محبت آورد، چون واقعا تا قرن گذشته ناسیونالیسم مفهوم امروزی آن جدا از مذهب وجود نداشت. چهارم اختلافاتی که بین فرق اسلامی وجود داشته است. بدیهی است که در اینجا نمی توان تمام تاریخ فکری مردم ایران را مرور کرد، و فقط می توان از هر دسته ای چند نمونه داد.
یکی از آثار جالب طنز آمیزی که در آن یک نفر مسلمان فردی غیر مسلمان را مورد انتقاد قرار میدهد داستان «بهرام گور و لنبک آبکش» در شاهنامه می باشد. در طی این داستان، که یکی از آثار بسیار معدود طنز آمیز

اوست، فردوسی بعنوان فردی غیر یهودی خصوصیات «ابراهام جهود» را توصیف می نماید. بهرام گور می شنود که در شهری سقایی جوانمرد بنام لنبک زندگی میکند که در جود و دست و دل بازی بی نظیر است، در ضمن در همان شهر «جهود فریبنده و بدگهری» بنام ابراهام خانه دارد که با وجود ثروت بی حساب کسی روی خوان او را ندیده است. بهرام دستور میدهد تا منادی کنند که تا چند روز کسی حق ندارد از لنبک آب بخرد و بطور ناشناس میهمان او میشود. لنبک با وجود نداشتن کار و بی پولی هر چه داشت می فروشد و مدت سه روز از میهمان پذیرائی شایسته ای میکند. بهرام شب چهارم خود را بدر ابراهام می رساند و هر چه اصرار میکند که شب جایی برای خفتن ندارد، پیشکار می گوید که اربابی راضی نمیشود:

جهود دست بدوش و شب گرسنه
بخشد همی بر زمین برهنه
بهرام آنقدر اصرار میورزد تا بالاخره ابراهام با شروط زیاد راضی میشود:

همه کار بی برگ و بی رنگ شد
ندارم بمرگ آبخین و کفن
و گرخت آن خانه را بشکند
بروی و خاکش بهامون ببری
بشگبگیر سرگینش بیرون ببری
بهرام نمذ زین را میگترد و در حیاط استراحت میکند. ولی ابراهام دست بردار نیست و مرتب موعظه میکند. در ضمن اینکه غذا می خورد و باو چیزی نمیدهد، می گوید:

وزان پس به بهرام گفت ای سوار
ز گیتی هر آن کس که دارد خورد
هر آن کس که دارد دلش روشنست
کسی کو ندارد شود خشک لب
صبح وقتیکه بهرام می خواهد برود، ابراهام میگوید باید سرگین است را تمیز کنی. بهرام پادشاهی که هرگز چنین کاری نکرده بود نمیداند چکار کند. می گوید حاضر است پولی بدهد تا «پایکاری» پیدا شود و آنجا را پاک کند. ولی ابراهام میگوید که چنین کسی نیست. بهرام بناچار دستار گرانهایی که داشت پرازرگین میکند و بزباله دان می افکند. ابراهام بلافاصله دستار را تمیز کرده بر میدارد. خلاصه بهرام بقصر خود

می آید و نیک و براهام را احضار میکند و ثروت یهودی خسیس را به سقای جوانبرد می بخشد . (۲۵)

این نوع انتقاد از یهودیان و تصویری که فردوسی از آنها می کشد در تمام قرون وسطی و حتی زمانهای اخیر در اروپا و در شرق سابقه داشته است . یهودیان مثل سایر اقلیت های مذهبی نمی توانستند در ممالک اسلامی در سیاست دخالت کنند ، و اغلب پدکانداری و رنگرزی می پرداختند ، و اگر خیلی ترقی میکردند طیب امیران مسلمان میشدند . پس از حمله مغول چون مغولان بت پرست بوده تعصب مذهبی زیادی نداشتند صاحبان مذاهب مختلف سعی کردند ، با در آوردن آنها بدین خود صاحب ثروت شوند . در زمان ارغون سعدالدوله یهودی بوزارت رسید و اینکار سخت بمسلمانان گران آمد . شاعری از اهالی بغداد ناراضی مسلمانان را از اجحافات سعدالدوله در اشعار زیر بیان میدارد :

یهود هذا الزمان قد بلغوا
مریة لایالها فلك
الملك فيهم و المال عندهم
و منهج التستار و الملك
یا معشر الناس قد نصحت لكم
یهودوا قد تهود الفلك (۳۶)
ترجمه آثار فلاسفه یونانی بهر بی تاثیر بزرگی در تطور فکر اسلامی داشت ، ولی عده ای از مسلمانان گرویدن باین گونه عقاید را نوعی بدعت می دانستند و با بزرگانی چون ابوعلی سینا و فارابی بمخالفت بر می خاستند . می بینیم که ابوعلی سینا منتهی به بی ایمانی شده در مقام دفاع از خود می گوید : کفر چو منی گراف آسان نبود محکمتر از ایمان من ایمان نبود در دهر یکی چون مسلمان و آنچه کافر

پس در همه دهر یک مسلمان نبود (۳۷)
تعداد متکلمین و مشرعیین که بر اصحاب فلسفه تاخته اند زیاد است و از میان آنان ابوحامد غزالی ، ابن غیلان بلخی و فخرالدین رازی کس می توان نام برد که به تیغ انتقادشان بیش از همه متوجه ابن سینا بود و او را باطنی و باطنی زاده و مروج الحاد و زندقه می شمردند . غزالی با قدرت کلام بی نظیر و فکر نقاد و تیزخود در جدل همتا ندارد ، و در کتاب التیافت الفلاسفه تمام همتش را متوجه کوبیدن کسانی ساخته است که می خواستند فلسفه یونانی را با آراء قرآنی تلفیق کنند . وی بالحن طنز آمیزی می نویسد : شنیدن اسامی پرتعلقله فلاسفه یونان چون « سقراط و بقراط و افلاطون و ارسطو طالیس » و فهرست علمی که سخت بدان می بالند چون « الهنسیه و المنطقیه و الطبیبیه و الالهیه » عقل آنها را زایل کرده و سبب گرویدنشان بکفر و الحاد گشته است . (۲۸) عده ای از شعرا نیز به پیروی از عالمان دین به مخالفت و دشمنی فلاسفه برخاستند . فردوسی در آغاز داستان اکوان دیو در شعری که اویش چنین است :

ایا فلسفه دان بسیار گوی
نیویم بر اهی که گویی بیوی
سخت بفلاسفه می تازد و از آنها بزشتی یاد می کند . سنایی در یکی از قصاید خود می گوید :

تا کی از کاهل نمازی ای حکیم زشت خوی
همچو دونان اعتقاد اهل یونان داشتی
صلق بوگری و حلق خیدری کردن رها
پس دل اندرزهره فرعون و هامان داشتن
عقل نبود فلسفه خواندن ز بهر کاملی
عقل چو بد جان نبی خواه و نبی خوان داشتن (۲۹)

البته این اشعار و همچنین اشعاریکه خاقانی و ظهیر فارابی راجع بهمین موضوع سروده اند ، بیشتر جنبه هجو دارند تا طنزی لطیف و شاعرانه . بهتر است این تعریضات شاعرانه در حق فلاسفه را با همتائی دیگر از خاقانی بیایان بریم که شهرت زیادی دارد :

چشم بر پرده امل منهدید
جرم بر کرده ازل منهدید
عات هست و نیست چون زقضات
کوشش و جهد و از علل منهدید
ای امامان عالمان اجل
خال جهل از براجل منهدید
علم تعطیل (۳۰) مشنوبه از غبیر
سر توحید را خلل منهدید
فلسفه در سخن میامیزید
و آنگهی نام آن جدل منهدید
و حل گمراهیست بر سر راه
ای سران پسای در وحل منهدید

رحل (۳۱) زندقسه جهان بگرفت
زندقه هرفلسفی کم از فلسی است
دین به تیغ حق از فذل (۳۲) رسته است
حرم کعبه کازهل شد پاک
مشتی اطفال نوتعلم را
مرکب دین که زاده عربت
فضل اسطوره ارسطو را
نقش فرسوده فلاطن را

گوش همت بر این رحل منهدید
فلس در کیه عمل منهدید
باز بنیادش از فذل منهدید
باز در حرم هبل (۳۳) منهدید
لوح ادبار در بغل منهدید
داغ یونانش بر کفل منهدید
بر در حسن المال منهدید
بر طراز بهین حال منهدید

چنانکه قبلا گفته شد نهضت شعوبیه باعث نوشته شدن آثار طنز آمیز زیادی گردید . البته این نهضت در درجه اول رنگ ناسیونالیستی دارد ، ولی چون بقدرت رسیدن اعراب در نتیجه پیدایش اسلام و حس تحقیر آنها نسبت بملل مغلوب چنین عکس العملی را سبب شده بود ، آوردن این بحث در اینجا بایمورد بنظر نمی رسد . شعوبیان همه مردم را اعم از عرب و عجم یکسان میدانستند و بآیه (ان اکرمکم عند الله اتقیکم (۳۴)) و خطبه بیغبر در حجه الوداع که فرموده بود : « هیچ عربی جز از راه پرهیز کاری بر غیر عرب برتری ندارد » ، استناد می کردند . بدین جهت آنها را اهل التیویه نیز می خواندند . در آغاز شعوبیان از تمام ملل غیر عرب در مقابل فخر فروشی اعراب دفاع میکردند ، ولی بعدها این نهضت بیشتر رنگ ناسیونالیسم ایرانی گرفت ، و اغلب شعرای عربی زبان ایرانی بگدشتا خود افتخار میکردند و اعراب بدوی را بیاد انتقاد میگرفتند . پس از اسلام ، ایرانیان با ایجاد فرقه های متعدد مذهبی ، قیام های سیاسی چون قیام ابومسلم خراسانی ، و بالاخره با نهضت ادبی شعوبیه به مخالفت با سلطه اعراب برخاستند . مأمون که خود بوسیله ایرانیان بقدرت رسیده بود بعضی از شعوبیه را گرامی میداشت ، و جدال بین عربها و شعوبیان از قرن دوم تا چهارم بشدت ادامه داشت . از جمله شعوبیان بشاریق برد طخارستانی (متوفی ۱۶۷ هجری) ، اسحق خرمی شاعر سغدی دربار متوکل و مهیار دیلمی (متوفی ۴۲۹ هجری) را می توان نام برد .

بشارین برد عاقبت جان خود را بر سر انتقادات متهورانه خود می نهد
و بدستور خلیفه المهدی بخاطر یک هجو به او آرا میزنند که جان
می سپارد . در هجویات و بطور کلی شعر او عناصر جدیدی وجود دارد که
در شعر عربی قبل از او وجود نداشته است . تمام مللی که زیر سلطه خلفا
در آمده بودند می خواستند در زندگی فرهنگی این امپراطوری بزرگ سهمی
داشته باشند ، و شعرا و نویسندگان دربار بغداد را دیگر شیوه های سنتی
شعر قدیم عربی اقتضای نیک کرد . ادبیات که مخصوص طبقه اشرافی عرب بود با
گسترش امپراطوری اسلامی بدست اشخاص غیر عرب با طایع مختلف افتاده
بود . (۳۵) از این میان دو شاعر بزرگ که هر دو با ایران بستگی
داشتند ، یعنی بشار و ابونواس با نوآوریهای خود در موضوع و سبک
مکتوب جدیدی را در شعر عربی بنا نهادند . بشارین برد اولین شاعر عرب زبانست که
از فرهنگ ایران بهره کافی داشته و در اشعارش از آن سود جسته است .
بشار در اشعار انتقادی خویش همان کاری را میکند که اعراب در حق ملل تابعه
میکردند . منتی او و تفاخر بایرانیان می کند و آنها را بعرض میرساند .
انتقاد تلخ و طنز گزنده او بخوبی نشان میدهد که ملل مغلوب از دست اعراب
مفخره جو چه دل پری داشتند . مولف اغائی نقل می کند که روزی عربی
بادیه نشین بشارین برد را در مجلسی ملاقات میکند ، و می پرسد این کیست ؟
می گویند : شاعر است . می گوید عرب است یا مولی ؟ می گویند : مولی .
عرب می گوید : مولی کجا و شعر کجا ! بشار عصبانی می شود و شعر منصلی را
فی البداهه انشاد می کند ، و در آن می گوید :

به عرب مغروری که باصل و نسب خود می بالد ،
خواهم گفت او کیست و من کیم :
اکنون که بعد از عربانی ،
لباس خز پوشیده و هم نشین مجلس نجیب
زادگان گشته ای ، ای چوپان زاده ای که بدرت نیز چوپان بود ،
آیا به پسر آزادگان فخر میفروشی ؟
خود را فریب منه .
بیاد آر که در روزگار هنگامیکه از تشنگی بستوه می آمدی خودت و
سگت از آب کثیف یک گودال آب می نوشیدید .

تو بهنگام سخن گفتن موالی را تحقیر می کنی ، و پستی تو مانع آنست که ارزش آنها را واقعاً بدانی. (۳۶)
در شعر دیگری می گوید :

آیا کسی نیست که گفته‌های مرا بنام اعراب برساند ،
بکسانی که زنده‌اند و بکسانی که زیر خاک آرمیده‌اند ؟
و بگوید که من از نژادی والايم ، نیایم خسرو (انوشیروان)
یدرم ساسان ، و دایم قیصر رومست .
من چه پدران تاجداری داشتم !

دلایر سربلندی که در مجلس او مردم زانوی ادب بر زمین میزدند.
او با گوه‌های درخشان به جایگاه خود میرفت .
ولباسی از پوست قاقم بتن کرده در پشت حجاب می‌نشت .
لذیمن با جامهای زر به نذرش می‌شناختند
و او هرگز از نوشیدنی که از شیر گوسفند و شتر درست شده
و بدویان از مشک‌های کوچک می‌نوشتند ، نمی‌نوشید .
هرگز پدرم بدنبال شترگر آوازخوانان راه نمی‌پیموده
و از فرط گرسنگی میوه درخت‌حظل را نخورده است .
او هرگز سوسامی را از دمش نگرفته و سرخ نکرده ،
و با آنرا بر روی زمین های سوخته از آفتاب گرفته و نبلعیده‌است .
هرگز پدر من با دیدن آتش از دور بوش نشناخته است .
او نه پیغمبری را تأیید کرده و نه بتان سجده نموده است .
پدر من هرگز به پالان شترسوار نمی‌شد .
ما در روزگاران گذشته همیشه پادشاه بوده‌ایم . (۳۷)

بشار در این قصیده طولانی مفاخر نژاد ایرانی را بر می‌شمارد و شرح
میدهد که چگونه ایرانیان از خراسان لشکر کشیدند و پس از برانداختن
بنی‌امیه حکومت را به « خسانوادیغمبر عرب » بازگردانیده‌اند . یکی از
مشاهیر چشمگیری که در آن روح شعوی تجلی می‌کند شاهنامه است که
هدف اصلی شاعر در آن بزرگداشت ایران و ایرانی است . گاهی فردوسی
شان اختیار را بنست احساسات میدهد و تجسر خود را از زوال خاندان ساسانی
بی‌مهیا با بصورت طنزی تلخ آشکار می‌سازد :

ز شیر شتر خوردن و سوسمار عرب را بجایی رسیده است کار
که تخت عجم را کند آرزوی تقو باد بر چرخ گردون تقو
بعد از نهضت شعوبیه میرسیم به اختلافات بین فرق مختلف اسلامی که
تنوع بیحد و حصری دارد .

حواشی :

۱- والشعر آء یتبعهم الغاوان . ناصر خسرو گوید :

هرمرا بر راه پیغمبر شناس شاعرم مشناس اگر چه شاعرم .

۲- اولین جمله کتاب **The True-Born Englishman** از **Daniel Defoe** .

* E. B. Cowell.

۳- به نقل از پورسیئا نوشته سعید نفیسی ، تهران ۱۳۳۳ ، ص ۱۶۲ .

۴- در این باره رجوع کنید به کتاب جالب روزنتال بنام **فکر سیاسی در اسلام قرون وسطی** ، فصل دوم .

E. I. I. Rosenthal, Political Thought in Medieval Islam, Cambridge, 1962.

۶- طریخانه ، رباعی شماره ۴۱۴

۷- طریخانه ، رباعی شماره ۲۱۰ ، و هکذا شماره‌های ۱۱۲ و ۱۱۳-
هر دو رباعی را مرحوم نفیسی در مقاله « قدیم‌ترین نسخه‌های رباعیات خیام »
در نشریه کنگره مشرقین در مکسوسال ۱۹۶۰ (چاپ ۱۹۶۳) ص ۷۳-۳۶۷
آورده است .

۸- طریخانه - ص ۱۴ .

۹- طریخانه ، ص ۵۱ .

۱۰- حافظ :

ربا حلال شمارند و جام باده حرام زهی طریقت و ملت زهی و شریعت و کیش

۱۱- حکیم تراری قهستانی - از ج. گ. بارادین ، فرهنگ ایران زمین ،
ج ۶ ، سال ۱۳۳۷ ، ص ۱۲۸-۱۳۰ .

۱۲- رجوع کنید بمقاله مجتبی مینوی ، در راهنمای کتاب ، سال ۶ ،
شماره ۳ ، ص ۲۳۹ (خرداد ۱۳۴۲) و جلال‌هایی در مقدمه طریخانه . دیوان
مستی گنجوی . باهتمام طاهری شهاب . کتابخانه طهوری ۱۳۳۶ ، ص ۳۴ :

ما مردم مئیم و در خرابات مقسیم نه مردم سجاده و نه مرد گلیم
قاضی نخورد می که از آن ندارد بیم دزدی خرابات به از مال یتیم

۱۳- مرصاد العباد - ص ۱۷ .

۱۴- به نقل از رباعیات خیام از حسین دانش ، استانبول ۱۹۲۷ ،
ص ۳۷ .

۱۵- این نسخه خطی حاوی ۵۰۰ رباعی است که اغلب به عربی
و بعضی از آنها به فارسی هستند . نویسنده کتاب معلوم نیست ولی آنرا
به علام‌الدین عطا ملک جوینی پسر بهاء‌الدین محمد جوینی ، تقدیم کرده
است . از این نویسنده فهرست کتابخانه **John Rylands** در منچستر نتیجه
میکیرد که باید نسخه بین ۸۲-۱۲۵۸ میلادی تحریر یافته باشد .

Alphons Mingana, Catalogue of the Arabic Manuscripts in the John Rylands Library in Manchester; P. 774.

این رباعی در مرصاد العباد نجم‌الدین رازی ، و رساله‌ای بنام « بعض الاسرار
القرآنیة » (مجموعه اسعد افندی ، استانبول شماره ۱۹۳۳ ، ورق ۱۷۷)
آمده و جواب گفته شده است .

۱۶- علام‌الدین عطا ملک جوینی ، در باره معاد جسمانی گفته ، ص ۵۰۷
دیوان ، و با قطعه‌ای که درباره چهار مذهب تسنن سروده ص ۵۰۵ . باز
مقایسه کنید با قطعه‌ای در ص ۵۰۹-۵۰۸ که دو بیت آن اینست :

چيست خلاف انهار آفرینش عالم چون همه را نایه و مشاطه تو گشتی ؟
نعت منم چراست دریا دریا محنت مقلس چراست کشتی کشتی ؟

۱۷- ص ۳۶۶-۳۶۷ دیوان ناصر خسرو ، چاپ تقی‌زاده ، تهران
۱۳۳۵ . این شعر انسان را بیاد مقدمه فاوست گونمی اندازد که خداوند و شیطان
برساینکه فاوست از راه راست بدرخواهد رفت یا مشروط می‌پندند .

۱۸- نستی که پانصد دینار دینه آنست برای چه در سرت بخاطر
ربع دینار قطع می‌شود ؟

این تناقضی است که در برابر آن چاره‌ی جز سکوت نداریم و باید از
آتش بمولای خود پناه ببریم .

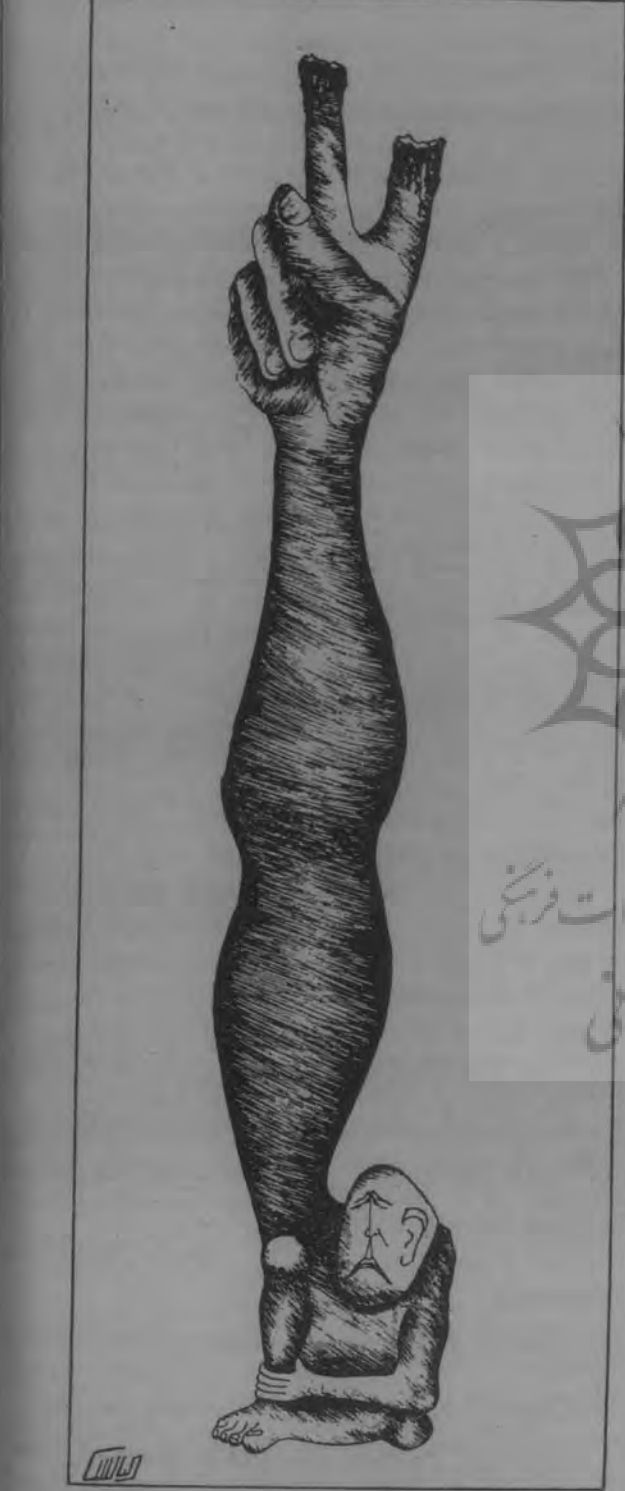
ترجمه این اشعار از حسین خدیوچم از کتاب عقاید فلسفی ابوالعلا
فیلسوف مصر ، نوشته عمر فروخ ، سازمان کتابهای حییبی ، تهران ۱۳۴۲
می‌باشد ، ص ۸۹ .

۱۹- مسلمانان و نصرانیها اشتباه کردند و به حقیقت نرسیدند .
یهودیان سرگردان و مجوسان گمراه گردیدند .

مردم دنیا دو دسته‌اند : عاقل بی‌دین و مومن بی‌عقل ! ایضا . کتاب
 عمر فروخ ، ص ۱۶۷ .

۲۰ - ای گمراهان بخود آید و بیدار شوید که معتقدات شما نیرنگ
 پیشینیان است !
 هدف آنها جمع مال بود ، موفق شدند و سپس هلاک گردیدند و سونت
 لثیمان ادامه یافت ، ایضا ، ص ۱۶۸ .

۲۱ - ایضا ص ۱۴۱-۱۴۰ .



۲۲ - در رساله «الزاجر للصفار عن معارضه الكبار» لابی القاسم
 الزمخشری که در سال ۵۱۶ تألیف شده است گفته شده که خیام در يك مورد
 يك شعر ابوالعلاء را بعنوان شاهد آورده است . رجوع کنید به عمر الخیام
 تألیف احمد حامد الصراف ، ص ۱۹-۲۰ .

۲۳ - آیا مرده‌یی از خاک برخاست که از دیده‌ها و شنیده‌های خود
 خبر نهد ؟
 آیا شراب نقد دین جهان را به امید وعده شیر و شراب بهشت از دست
 میدهی . ایضا ، همان کتاب ، ص ۲۹۱ .

۲۴ - فألقیت البهائم ، لا عقول
 واخوان الفطانة فی اختیال
 فأما هؤلاء فاهل مكر
 فان كان التقى بهأ و عیاً
 تقیم لها الدلیل ولا ضیاء
 كأنهم لقوم انبیاء
 وأما لآخرین فاضیاء
 فاعیار المذلة انقیاء
 ایضا - همان کتاب صفحات ۲۹۴-۲۹۳ و ۱۳-۴۱۲ .

۲۵ - رجوع کنید به شاهنامه، چاپ بروخیم، جلد ۷، ص ۲۱۳-۲۱۲ .

۲۶ - تاریخ و صاف ، چاپ سنگی یمنی ، ص ۳۳۸ ، و رجوع
 کنید به جلد سوم تاریخ ادبیات اندوار دبراون ، متن انگلیسی ، ص ۳۲ تا ۳۵ .
 یهودیان این روزگار بدرجه‌ای رسیده‌اند که فلك نیز بدان نرسیده
 ملك و ثروت متعلق به آنهاست ، و امیر و مستشار نیز از بین آنهاست . ای مردم
 نصیحت میکنم که یهودی بشوید ، چون فلك نیز یهودی شده است
 در مورد يك داستان طنز آمیز درباره يك یهودی و يك مجوس
 رجوع کنید به جوامع الحكایات عوفی، چاپ محمد معین ، بخش اول -
 داستان ۳۷ .

۲۷ - این رباعی را بخیم نیز ثبت داده‌اند . رجوع کنید
 به پورسینا نوشته مرحوم سعید نفیسی، تهران ۱۳۳۳ ، ص ۴۶ .

۲۸ - التهافت الفلاسفه ، چاپ سلیمان دنیا ، ص ۳۲ .

۲۹ - دیوان ستایی ،
 هم چنین رجوع شعر او به مطلع :

مسلمانان مسلمانان مسلمانان مسلمانان
 ازین آئین بی‌دینان پشیمانی پشیمانی

۳۰ - علم تعطیل منظور کسانیست که منکر صفات خدا بتعالی می‌باشند
 و چنین مریدی را معطلون خوانند ، دیوان خاقانی شروانی باهتمام محمد
 عباسی و حسین نخعی ، تهران ۱۳۳۶ ، ص ۱۵۶ .

۳۱ - رحل آوای درآ - حاشیه دکتر صفا در تاریخ ادبیات ایران ،
 ج ۲ ، ص ۲۹۰ . در دیوان خاقانی زحل است .

۳۲ - فشل = سستی .

۳۳ - اسم بتی بود در جاهلیت .

۳۴ - سوره حجرات آیه ۱۲ .

۳۵ - رجوع کنید به تاریخ تمدن اسلام ، تألیف جرجی زیدان -